

و در بیان آن بشارت دادم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که شهید
 انبی رسول الله **و از آنجا که** که هم جابر بن عبد الله در حقی
 الله صفت گفته است که پدر من وفات یافت و از وی دین بسیار ماند
 چون وقت خرمای بریدن رسید خرمایستان را بر غریبان عرض کردم
 تا همه خرمای را بیکدیگر بفرمایند و بگویند که در دست خود استند که آن
 بدین ایشان وفا نمیکند پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمدم و گفتم
 که غریبان ترا بپسند فرمود که هر دو خرمای ما هجرت خود را در این زمین
 کن مگر صغری را از من علیحدگی آنچه فرموده بود که دم پس بر این جوانم
 چون غریبان و بر این بدیدند در من او گفتند رسول صلی الله علیه و سلم
 چون از این بدید که در چشم من بزرگ تر بر آید سه بار و بر این گفت
 پس فرمود که غریبان خود را بخوان بخوانم از آن خرمای که
 بر ایشان می بود تا خدای تعالی دین پدر مرا تمام ادا کرده
 راضی بودم که خدای تعالی دین پدر مرا ادا کند و یک خرمای باقی ماند
 و عمر خرمای سه سال است میماند تا غایتی که من با آن چشم من که رسول
 صلی الله علیه و سلم بر آن شنیده بود نظر میکردم گویا که یک خرمای مانده

و از آنجا که که روزی اهل مکه از آن بسیار بر رسول صلی الله علیه و سلم
 رسانیدند و روی مبارک و بر اخوان او ساختند حاجی بست
 بسیار اند و بکین جبرئیل علیه السلام بوی آمد و بدو حسی از درختان وادی
 نظر کرد و گفت فلان درخت را بخوان رسول صلی الله علیه و سلم آن
 درخت را بخوان آن درخت روان شده و می آمد تا پیش رسول
 صلی الله علیه و سلم بیستاد پس ویرا گفت باز که دیار گشت تا
 یکجا خود رسید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که همین بسند و است
و از آنجا که که چون قریش شجیت حمایت ابوطالب
 از معاویه و مجادله رسول صلی الله علیه و سلم حاضر آمدند مجمع ساختند
 و عهدنامه نوشتند و تمام حدای در الحاق سوگند خوردند که دیگر با
 نبی ما شتم و نبی عبدالمطلب را عات صد رحم نکند و در حق ایشان
 نماند و خط ایشان و با ایشان بیع و نشر نکند و سخن نگویند و آن
 عهدنامه را در حریر بخشد و در موم گرفتند و مهرهای خود بر آن
 نهادند و در عهد پیا و بختند چون ابوطالب او شنید با همه نبی
 ما شتم و نبی عبدالمطلب را بولید شجی که خصوص ایشان بود در میان

عدد از آنجا